

حزین لاهیجانی

زبانندان محبت بوده ام ، دیگر نمیدانم
 همین دانه که گوش از دوست آوازی شنید اینجا
 حزین از پای ره پیمای ، بسی فرسودگی دیدم
 سر شوریده بر بسالین آسایش رسید اینجا

این نغمه شور انگیز ، از نای عاشقی بر میخیزد که در معشوق فنا شده است ،
 زبانندان محبت است ، پیغام دوست آرام و قرارش را ربوده ، ودانش را به کهکشانش ،
 به آسمانهای مقدس برای بوسه ستاندن از خاک پای معشوق فرامیخواند ، شاعر شورید دسر ،
 از دنیا وهستی بیزاری میجوید ، از پای ره پیمای که سالیان سال در کویر آتشناک حیات
 ویرا بدنبال آب وصل کشانیده و همواره با سراب یأس رو برویش ساخته است مینالد ،
 بر جای می ایستد ، قدرت رفتار ندارد ، پای ره پیمای پر از آبلدش از حرکت و جنبش
 باز میماند و تحمل بارتن نمی کند ، بناچار می نشیند ولی روح بزرگ و حساسش
 برتن خسته سنگینی می کند ، با نشستن این خستگی رفع نمی شود ، نیاز به آسایشی
 ژرف دارد ، بستر راحتی می طلبد و این تنها بستر زمین است که میتواند فشار او را
 تحمل کند ، خستگی ویرا ببلعد ، آغوش ابدیت برویش باز می گردد ، آرام سر به
 بالین آسایش میگذارد ، روانش عزم بازگشت به مبدأ می کند ، سرخی و سستی هرگ
 پیکر ویرا آرام آرام نوازش می دهد ، با اینکه نفسش به شماره افتاده احساس رنج
 و ناراحتی نمی کند ، شوق است ، شور است ، صفا است ، عشق است ، معبود با تمام
 عظمت و جلال خود بر او تجلی می نماید و رهسپار دیار ایدیت را به ترنم و سرود

وا میدارد . « زباندان محبت بوده ام » و براستی که شیخ محمد علی حزین زباندان محبت بوده :

نسب شیخ محمد علی باشانزده واسطه به شیخ زاهد گیلانی که سال ۷۰۰ هجری وفات یافته است بدین شرح میرسد شیخ محمد علی بن ابیطالب عبدالله علی بن عطاء الله بن اسماعیل بن اسحاق بن نورالدین محمد بن شهاب الدین علی بن یعقوب بن عبدالواحد بن شمس الدین محمد بن احمد بن محمد بن جمال الدین علی بن تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی عارف گرانقدر قرن هفتم ، پیرو مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی سردودمان صفویه .

حزین در تاریخ کوچک ولی با ارزش خود ، ضمن بیان بسیاری از حوادث و وقایع تاریخی و دردناک ایران در انقراض صفویه و تأسیس افشاریه بشرح حال خود پرداخته و تاریخ تولدش را روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الآخر ۱۱۰۳ هجری قمری در پایتخت افسانه‌ای صفویان ، شهر زیبای اصفهان ثبت نموده است و در این مورد تذکره نویسان با وی هم آوازند .

بطوریکه میدانیم شیخ صفی الدین اردبیلی باپسر و برادرش شیخ زاهد گیلانی در اردبیل به قریه « بوتسر » ساکن بود ، اجداد حزین بسابقه این سکونت تاپایان دوران زندگی علی بن علی بعزت و احترام تمام ساکن اردبیل بوده اند ولی شیخ شهاب الدین بعشق زیارت زادگاه اجدادی ، بعد از مرگ پدر اردبیل را ترک گفت و به لاهیجان کوچید و در آغوش سبزه‌های مرطوب و هوای نمناک و مناظر فریبای لاهیجان توطن اختیار نمود ، او مردی فاضل بود و خیلی زود توانست شخصیت علمی خود را نشان دهد ، فرزندان نیز بعلمت و فضل و دانش در دستگاہ امرای ملاطی راه یافته و از خاصان و مقربان درگاه شدند و شیخ علی بن عطاء الله متخلص به وحدت چنان مورد تکریم و تعظیم قرار گرفت که حدی نداشته ، خان احمد خان گیلانی با همه مرتبه دانش

و فضل خود آنی از احترام به او استفاده از محضر فضل و دانش وی غفلت نمی‌ورزید ، میکوشید تا با ایجاد رفاه بیشتر ، اینخاندان گرانقدر را بزادگاه پای بند نماید ، اما این کوششها بی اثر شد و بالاخره آنها عازم اصفهان شدند ، پدرش در اصفهان با دختر حاج عنایت‌الله اصفهانی ازدواج نمود و یکی از ثمرات این ازدواج وجود شیخ محمد علی میباشد :

حزین ، زادهٔ خانوادهٔ فضل و ادب بود و ذوق و حال را از نیاکانش به‌ارت برد و از هشت سالگی پا بمیدان شعر و شاعری نهاد ولی با ورود به جهان شکوهمند و رؤیائی شعر و ادب بسدهای مخالفت پدرش مواجه گردید ، آتشی در نهاد او شلعه‌ور شده بود ، خاموشی نمی‌پذیرفت ، این آتش گرمی بخش مطبوع را استاد خلیل‌الله طالقانی که به نبوغ شاگردش پی برده بود دامن زد و در تیزتر شدنش همت گماشت و موفق هم شد ، پیشرفت شیخ روز بروز در جهان ادب نمودار تر می‌گردید و نبوغش آشکار تر میشد طبع سخن پرداز و قافیه سازیش نضج و قدرت بیشتری مییافت ، استاد خلیل‌الله در اینزمان تخلص حزین را باو داد ،

روزی عدای از فضلاء و شعراء به نزد پدرش مہمان بودند ، یکی از حاضران از محتشم کاشانی .

غزل
 ای قامت بلند قدان در کمند تو رعنائی آفریده قد بلند تو
 بر صصری سوار و زدل میبرد قرار طرز گران خرامی رعنا سمنند تو

را بر خواند ، از هر سو صدا به احسنت و زهازه برخاست ، شوری در محل پدید آمد ، شیخ محمد علی نیز در آن جمع حضور داشت ، وجد و حالی دیگر یافت پدر چون فرزند را چنان دید اجازه سخن داد ، حزین فی البداهه گفت :

صید از حرم کشد ، خم جمع بلند تو فریاد از تطاول مشکین کمند تو

حضار را تعجبی آمیخته به حیرت و تحسین دست داد ، همه سر مست از نبوغ

وفصاحت جوان نورسیده و کم سالی بودند که بجنک استادسخنی برخاسته بود، شاعر جوان ازین حیرانی میهمانان استفاده نمود و ادامه داد ...

شد رشک طور ز آمدنت کوی عاشقان بنشین که باد خرده جانها سپند تو
مشکل شد دست کار دل از عشق و خوشدلیم شاید رسد بخاطر مشکل پسند تو
مجلس در نشأه و حالی دیگر فرو رفت ، پدر مخالف و سختگیر از خود بیخود شد و قلمدانش را به پسر سخن پرداز هدیه نمود و اجازه داد تا جائی که شعر و شاعری وی را از امور زندگی باز ندارد ، به پرورش ذوق و استعدادش پردازد .

حزین بخواسته پدر و ذوق شخصی به تحصیلاتش ادامه داد و هیچگاه نیز از آموختن دست نکشید ، از شیخ عبدالله زاهد گیلانی عموی بزرگوارش « خلاصه - الحساب » از پدرش « شرح کافیه » جامی و از استادانی چون شیخ بهاءالدین گیلانی میرکمال الدین حسین فسوی ، شیخ عنایت الله گیلانی ، امیر سید حسین طالقانی ، حکیم مسیحا ، میرزا محمد طاهر قاینی ، شاه محمد شیرازی ، لطف الله شیرازی ، مولانا عبدالکریم اردکانی ، و ملامحمد صادق اردستانی علوم و فنون عصر را بیاموخت ، ولی در همه احوال ذوقش را با سرودن اشعار دلنشین تقویت میکرد .

شیخ محمد علی در اوایل دوران جوانی از اسب زمین افتاد و دست راستش بشکست ، یکسال تمام مداوا اثری نبخشود و دستی که باید بدایع افکار صاحبش را بصفحه کاغذ نقل نماید از کار افتاد ، این شکست ویرا مایوس ساخت ، از دست چپ مدد گرفت و با همین دست ساقی نامه دلنشین و سرمقاله یکپنجاه بیت را که از طبع سرشارش تراوش نموده بود نوشت ، این ساقینامه آنچنان شیوا و لطیف است که شاعر میگوید « بغایت سنجیده و مستانه گفته شده است » واقعا نیز اغراق نگفته ، او در این مثنوی انگیزاننده ، مجذوب و والد معبود است ، در خویشتن خود تجلی جمال دلدار را بعیان تماشامیکند و با همه وجود بانگ بر میکشد که :

خدایا ، توئی آگه ازراز و بس بهشت از تو دارند پاکان هوس
من و مستی و کنج میخانهئی به آزادییم ، خط پیمانہئی

با اینکه از کار افتادن دست راست شاعر جوان را مایوس و بیزار ساخت ولی نمی‌توان سایه اندوهی را که بر تمام وجودش فرو افتاده است ندیده گرفت ، در ساقینامه سنگینی این سایه بخوبی احساس میشود شاید برای زائل ساختن اندوه زیاد، پدرش او را بیدار بستگان و خویشان برد .

در این زمان لاهیجان بعات جنگهای مداوم فاقد قدرت و عظمت مینمود اما هنوز اهمیت علمی و ادبی خود را حفظ کرده بود و حزین در این محیط فضل پرور بیدار آشنایان و معجبان توفیق یافت و یکسال اقامت در لاهیجان ازرنج و اندوه وی کاست و بادل‌های شاد و روحی آزاد به اصفهان بازگشت.

زندگی هنرمند همیشه باید از غم و دوری جانکاد لبریز باشد، غم شکوفدهای ذوق و احساس هنرمند است و سوز و درد این شکوفدها را شکوفا مینماید، حزین چون با اصفهان بازگشت بعشق زیبا رخساری اصفهانی دل بست ، عظمت این عشق چنان بر جان شاعران گران بود که به بستر بیماریش افکند ، عاشق دلخسته بمنظور فراموشی درد جانکاه بتحصیل علم طلب پرداخت و به تبعاتی در تورات و انجیل و دستورات اسلامی مشغول گردید و چون بهبودی یافت و از بستر بیرون آمد اجازه مرخصی و مسافرت از پدر گرفت و بیدرننگ بشیراز ، سرزمین صاحب‌دلان رفت و بعد از چندینی به بیضای فارس و از آنجا به اردکان بار سفر بر بست .

در این سفر حزین با فضلا و دانشمندان زمان خود ملاقات نمود و همه جا مورد قبول و استقبال قرار گرفت ، در همین ایام بتالیف کتاب مدة العمر پرداخت که متأسفانه در فتنه افغان از بین رفت ، بهر حال این گشت و گذار به کازون و شولستان و جهرم و

داراب ولار و بندر عباس هم کشیده شد و از اینجا شاعر سیاح بقصد زیارت خانه خدا بکشتی نشست ولی طوفان کشتی را وادار بکناره گرفتن در عمان نمود ، رهزنان ، بطوفانزدگان پریشان، زده و اموال و دارائیشانرا بتاراج و یغما بردند .

شاعر بی برگ و نوا با مشقات فراوانی خود را به مستط و بحرین و بعد از مرارت زیاد به فارس رسانید و جانی سلامت بدر برد ، این سفر بسیار طولانی بود ، پدرش که دل بفرزند دانشمند بسته ، دوری او را بیشتر تحمل نیارست ، نام‌های پر سوز و گداز به پسر نوشت و سنگینی بار فراق و تأثرات و تألمات روحی خود را تشریح کرد و با این رباعی دلنشین و پراحساس ..

در دل ز فراق خستگیها دارم در کار ز چرخ بستگیها دارم
با اینهمه غم تو، نیز پیمان وفا مشکن که جز این شکستگیها دارم

پسر را بخویش باز خواند . مطالعه نامه طغیانی در روح حزین بوجود آورد و بستگی‌های سفر را ندیده گرفت و شبان خود را باصفهان رسانید .

پدر ناتوانش در بستر بیماری بود، صورت ابیطالب را هاله مرگ فرو گرفته و فقط عشق بدیدار پسر ویرا زنده میداشت، چون پسر بر بالین پدر نشست ، ابیطالب وصیت آغاز کرد و گفت ؛ « چنانکه مرا خوشنود ساختی خدای از تو خوشنود باد ، وصیت من بتو اینست که هر چند اوضاع دنیا را بروفق مرام نه بینی و زمانه ناسازگار افتد باید که بمذلت رضا ندهی و تبعیت و دنباله روی اختیار نکنی ، چه عمر قابل آن نیست و در اصفهان اگر توانی زیاده توقف مکن که شاید از ما کسی باقی ماند ... الخ » و آخرین لحظات زندگی را از پستان زمان مکید و برای همیشه بسال ۱۱۲۷ چشم از جهان فرو بست .

شاعر ۲۴ ساله جوان گیلک این مرگ جگر سوز را بسختی تحمل نمود و صریحاً

مینویسد : « از آن حادثه اختلالی در احوال پدید آمد » و در مرثیه سوزناکی وضع روحی خود را چنین تشریح مینماید ...

سپهر از مرگت ای صاف حقیقت بی صفا گشته

نمی ماند بسر ، کیفیتی مینای خالی را

کشیدی تا ز من دست نوازش ای چمن پیرا

مثل ، چون بیدمجنون گشته ام آشفته حالی را

تو در پیرانه سر ، رفتی و من هم در غمت پیرم

بحسرت می کنم هر لحظه یاد خرد سالی را

نهان ای عرش رفعت ، تا ندیدم در دل خاکت

ندانستم که پوشد خاک سافل کوه عالی را

گسسته تا زهم شیرازه تالیف جسمانی

مثالی نیست در عسالم هویدا بی مثالی را

به دل آه رسائی دارم از مجموعه آتش

ز خاطر بردم یکباره مصرعهای خالی را

هنوز دل او از این جریحه التیام نیافته بود که مادرش بسال ۱۱۲۹ جان تسلیم

کرد و دعوت حق را لبیک گفت ، دو مصیبت پشت سر هم حزین را دچار غم و درد ساخت

که اعتراف مینماید « از این حوادث مرا دماغ شوریده شد و بسر بردن در آن منزل

دشوار گشت و باز عزیمت شیراز نمودم و چندی در آن بلده اقامت نمودم ، اوضاع آن

شهر نیز تغییری یافته اکثر دوستان سابق من در گذشته بودند ؛ القصه خود را بهر

صورت تسلی مینمودم خاطر بنوعی از دنیا رمیده بود که دلیلی بهیچ چیز حاصل نمیشد

و با وجود جوانی بحدی دنیا و مستلذات آن در نظر خوار و مکروه بود که پیرامون

خاطر نمی گشت و از استیلاهی هموم آن شوق و شعفی که بعلم و تحریر و تقریر معارف

بود و همواره خواهان آن بودم که دلتی درپوشیده ، بگوشه انقطاع گزینم و بنا بر علاقه بازماندگان و بیسکسی ایشان میسر نیامد ،

ورود او بشرایب استقبال فراوان و پرشور هنردوستان وادبا وفضلا قرارگرفت ، دانشمندان آنسامان به افتخار ورودش مجالس پرشور و صفا ترتیب داده و از نظرات فاضل عالیقدر گیلانی استفسار و استفاده مینمودند ، شیخ با سحر بیان وادله وبراهین مثبتة دوستی ارباب فضل را بخویش جلب مینمود ، تا بدانجا که قول و نظر وی حجت شمرده می شد .

ناتمام

دورهٔ خلافت امویان از عهد یزید بن معاویه تا انقراض آن سلسله پراز شورشهای طرفداران آل علی و خوارج بود . فرقه اولسی بواسطهٔ کربلا قوت معنوی گرفته و دلپای مردم را از امویان برمیگردانیدند و به اینظریق مخالفت درونی مردم روز بروز در تزیاید بود و آثار آن در انقلابات پی درپی مخصوصاً در عراق و ایران دیده میشد که از آن جمله بود خروج یزید بن علی بن حسین نوّه امام حسین در سال ۱۲۲ و فتنهٔ خوارج در ۱۱۸ و ۱۱۹ . یزید در کوفه قیام کرد و ابتدا شیعیان بایک شور مفرطی از هرسو بدور او گرد آمدند لکن والی عراق از طرف خلیفهٔ اموی باقشون شام بر او غالب آمد و او را کشت .